■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جام جم

■ شاپا: ISSN1735-3637
■ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۰۲۱-۲۳۰۰۴۰۰۰ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام جم

| دوشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۹۹ | ۱۱ محرم‌الحرام ۱۴۴۲ | ۲۰ صفحه | سال بیست‌ویکم - شماره ۵۷۴۳ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان | Monday - August 31, 2020 |

بازاین چه پیش‌آمد که در خلق عالم است — بازاین چه واقعه‌ست که در روی عالم است — بازاین چه شیون است که در خلق عالم است — بازاین چه رستخیز عظیم است کز زمین — بی‌نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

هر جا دلی گرفت ز غم بوی جان گرفت — بوی جان بگو ز بوی حسین علیه‌السلام

تکیه میرداماد

گفت‌وگو با مهدی فقیه، بازیگر

زبان ذاکر امام حسین علیه‌السلام باید طاهر باشد

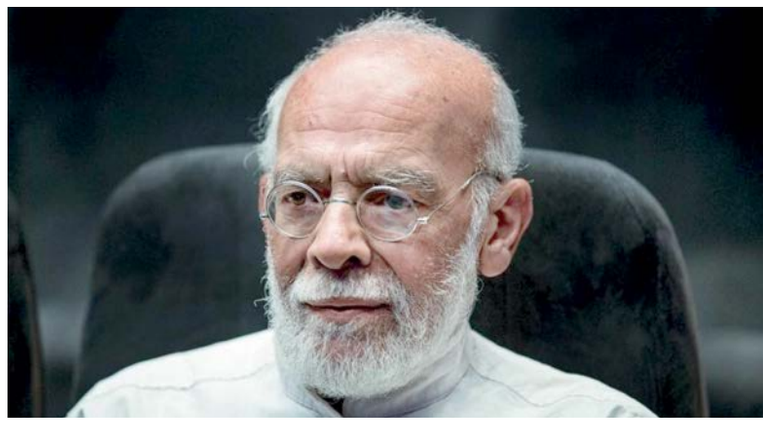

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

چند سال است می‌شناسمش. یکی از آن آدم‌های زلالی که آزمون و خطاهای زندگی را پشت سر گذاشته و سال‌هاست به اصطلاح به ساحل آرامش رسیده و زندگی آرامی را سپری می‌کند و گاهی هم نقش‌هایی را به عهده می‌گیرد و هنوز هم آنها را عالی اجرا می‌کند که بازی خوبش در فیلم «هور در آتش» برایمان زنده می‌شود. مهدی فقیه، متولد و بزرگ شده شیراز است. با او هم‌صحبت شدم تا برایمان از عزاداری محرم بگوید. او در مرور خاطراتش به فرانسه هم سری زد، زمانی که آنجا دانشجو بوده و درس تئاتر می‌خوانده.

■ ماندگارترین خاطره‌ای که از محرم و ظهر عاشورا به یاد دارید به چه زمانی مربوط می‌شود؟

اجدادم هر چند معمم نبودند، اما فقیه بودند و کلاس درس فقه برگزار می‌کردند و پدرم نیز فقیه بود و تدریس هم می‌کرد. از زمانی که یادم می‌آید محرم هر روز صبح در خانه ما زیارت عاشورا خوانده می‌شد. شیراز در روز عاشورا غوغا و قیامت می‌شد. همه جا سیاه‌پوش و مردم برای عزاداری سنگ تمام می‌گذاشتند. مداح‌های بسیار خوب و معروفی برای سیدالشهدا مداحی می‌کردند و روضه‌خوان‌های باسواد در منقبت اباعبدا... روضه می‌خواندند و تاریخ عاشورا و کربلا را روایت می‌کردند. همه اینها در ذهن من ماندگار شده و هرگز فراموش نمی‌کنم.

■ در هیات‌های عزاداری مشارکت داشتید؟

بله. خدا این توفیق را به من داده بود که در هیات‌ها چای می‌دادم. الان هم پختن آش سبزی به عهده من است. چند سفر به مکه رفته‌ام و آنجا هم دوستی بود که نذری آش سبزی می‌داد و پختش به عهده من بود. یکی از آشنایانم در تهران برای روز اربعین، نذری آش سبزی دارد (البته امسال به دلیل کرونا نمی‌تواند نذرش را به شکل هر سال اداکند). اربعین به تهران می‌آمدم و آش سبزی می‌پختم. در شیراز هم با چند خیریه همکاری دارم. هر سال غذا می‌پختیم و بین نیازمندان تقسیم می‌کردیم، اما امسال به دلیل کرونا مواد غذایی را به صورت خشک توزیع می‌کنیم. امسال حدود ۱۵۰ گوسفند قربانی کرده‌ایم و چند تن برنج هم خیران داده‌اند که آماده و توزیع کردیم.

■ نوحه یا شعری درباره محرم که در خاطرتان مانده است؟

غریب کربلا حسین / تو را به جد اطهرت / ما را رسان به کربلا / تا جان کنیم فدای تو...

حاج صمد خدابیامرز این نوحه را ماه محرم و تاسوعا و عاشورا می‌خواند. وقتی پسرش شهید شد، پیکر پسرش را دم در مسجد روی زمین گذاشتند و باز هم همین نوحه را خواند و قیامتی به پا شد. البته این را هم بگویم بزرگانی مانند حاج صمد واقعا ذاکر راستین امام حسین علیه‌السلام بودند. چون نام مبارک ایشان را به زبان می‌آوردند خیلی مراقب رفتار و گفتار خود بودند که مبادا در طول سال کرداری انجام دهند که بدبینی ایجاد کند و به ساحت سیدالشهدا علیه‌السلام لطمه بخورد. ذاکر سیدالشهدا همیشه و در همه حال باید مراقب نفس خود باشد که خطا نکند. باید زبانش طاهر باشد. کسی که مراقب نفس خود نیست نباید زبان به مداحی و ذکر بزرگمردی مانند حضرت عباس علیه‌السلام باز کند و در منقبت مردی بگوید که دستانش را داد تا تبدیل به باب‌الحوائج شده و دستگیر عالمیان شود. فراموش نکنیم مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام تبدیل به فرهنگ شده و سینه به سینه گشته تا به ما رسیده و ما باید در حفظ آن و حرمتی که دارد تمام تلاشمان را انجام دهیم و در حق خاندان و یاران سیدالشهدا علیه‌السلام جفا نکنیم.

■ کدام شخصیت واقعه کربلا بیشترین تاثیر را روی شما داشته؟

حضرت علی‌اصغر علیه‌السلام طفل شیرخوار. عجیب است شهادت او. چارلز دیکنز نوشته جایی خواندم (اینها وقتی می‌گویند «خواندم»، واقعا تحقیق کرده و خوانده‌اند و الکی نمی‌گویند) امام حسین علیه‌السلام برای حفاظت از دینش قیام کرد و شهید شد.

■ یعنی دیکنز واقعا درباره امام حسین علیه‌السلام تحقیق کرده؟

بله، مستنداتش موجود است. در دهه ۸۰، دهه اول محرم با برنامه‌ریزی آقای ایوبی که رایزن فرهنگی در فرانسه بود برای اجرای تعزیه به پاریس رفتیم. آن زمان کلیسای لوکزامبورگ که یکی از مهم‌ترین کلیساهای پاریس است را در اختیار ما گذاشتند تا تعزیه «حر» را اجرا کنیم. فرانسوی‌ها عجیب به تعزیه علاقه‌مندند. به ما اجازه دادند نمادهای داخل کلیسا را با پرچم سیاه بپوشانیم و آنجا را به حسینیه تبدیل کردیم (یک شرکت معتبر دکوراسیون آمد و طرح‌های ما را اجرا کرد) و تعزیه را اجرا کردیم. عجیب مردم پاریس از این تعزیه استقبال کردند. زمانی که در فرانسه دانشجو بودم هم در ایام محرم و روزهای تاسوعا و عاشورا دانشجویان ایرانی برنامه تعزیه‌خوانی اجرا می‌کردند و آن زمان هم بقیه دانشجویان استقبال زیاد و حتی خود مسؤولان دانشگاه هم با ما همکاری می‌کردند. تعزیه یکی از موثرترین راه‌های معرفی سیدالشهدا علیه‌السلام و یارانشان به مردم جهان است که به نظرم مغفول مانده است.

چهارپایه‌خوانی

کیست مرا یاری کند؟

◆ حامد عسکری ◆

تمام شد. دیروز حوالی ۴و۲۰ دقیقه بعدازظهر. چشم‌هایت را ببند و بو بکش. مشامت را پر می‌کند. بوی خاک، بوی خون، بوی خیمه‌های سوخته و چندتا هم بوی سیب. چیزی نمانده از خیمه‌هایی که غارت نکرده باشند. همه به بچه‌هایشان گفته بودند می‌رویم سفر و سفر بی‌سوغاتی نمی‌شد. امروز احتمالا دارند شمشیرها، نیزه‌ها و عصاهایشان را در فرات می‌شویند. باید برگردند و شاهکار خودشان را به گوش امیر برسانند که از مراسم حسین‌کشی برمی‌گردیم. پیکرهای معطر به خون و نرمه شن آمیخته در بیابان بلاتکلیفند تا سه روز... تا سه روز. بنی‌اسدی‌ها حالا تصمیم گرفته‌اند بیایند برای تدفین کنار علی‌بن الحسین باشند. بزرگ‌ترین و غمبارترین حادثه تاریخ و هستی در همین چند هکتار زمین رخ داده و ننگ و نکبت است که عراق و مردمانش را در آن دوره بغل کرده. به اینها فکر می‌کنم. هرسال درست بعد از شام غریبان، انگار قلبم را گذاشته‌اند داخل یک گاو صندوق. مثل دیروز بی‌تاب نیستم. چیزی بیخ دلم شعله‌اش پایین آمده. این را آن سال از حاج حسن پرسیدم که چرا؟ دهه اول که خبری نیست. همه زنده‌اند. همه کنار همند. چرا این قدر بی‌تابیم و از فردای عاشورا قصه شور و التهاب ما فروکش می‌کند و جواب شنیدم: پرده می‌اندازند روی دلمان. مگر می‌شود کسی یک لحظه از آن مصیبت بر دلش تجلی کند و در جا از سوختن بخار نشود. سید می‌گفت: بعد از عاشورا غم می‌شود مال خود اهل بیت. هیزم دلت خیس گناه که نباشد، یک چند روزی بیشتر می‌سوزی، ولی باز هم به گردپای خود اهل بیت نمی‌رسی. امروز یازدهم محرم است و ۱۳۸۱ سال است که حسین در خاک و خون می‌غلتد و صدایش به همه جهان می‌رسد که کیست مرا یاری کند؟

علیرضا رأفتی
روزنامه‌نگار

طف

خداوند آتشی افروخته است

◆ امید مهدی‌نژاد ◆

چون یزید در هلاک آمد، پسرش معاویه بر تخت نشست که در زمان یزید اعیان جمله با او بیعت کرده بودند، مگر عبدا... بن زبیر. آن‌گاه بر منبر رفت و چندی خاموش ماند. پس، حمد خدای گفت و ذکر رسول به نیکوترین شیوه. آن‌گاه گفت:

- ای مردم، مرا شوقی به حکومت بر شما نیست و دانم که از سخط شما نیز در امان نیستم. ما به شما گرفتار آمدیم و شما به ما. جدم معاویه در این کار با کسی به منازعت برخاست که از او برتر بود، علی بن ابی‌طالب، که سلام و درود بر او. بسی زشتی بر دست جدم رفت که می‌دانید و هرچه کرد، شمایان نیز با او بودید. تا آن‌که گور در آغوشش گرفت و اینک گروگان است آنچه را کرده است. خدای از او بگذرد. پس کار به پدرم افتاد. کاش، ای کاش خویشتن در بحر گناه نمی‌افکند که سزای سکان خلافت نبود. هرآنچه خواست کرد و بدی را خوبی انگاشت. می‌خوارگی کرد و عترت رسول را کشت و خانه خدای را ویران کرد. عمرش کوتاه شد و پی‌اش برید و شعله‌اش فروکاست. آن مایه غم رساند که جای غمخواری‌اش نماند. همه از خداییم و همه سوی خدای برمی‌گردیم.

آن‌گاه آب در چشم آورد و گفت: اینک من سومین آنانم. آنان که از من روی می‌گردانند بسا بیشترند از آنان که روی با من دارند و من آن نی‌ام که بار گناهان شما بر دوش کشم. این شما و این کار شما. بگیرید و به هرکه دوست می‌دارید سپارید و هرکه را خوش دارید بر سر خود گمارید.

مروان برخاست و گفت:

ای ابالیلی، آیا آنچه عمر کرد نیکو نبود؟

معاویه گفت:

ای مروان، چه فریب در سر داری؟ مردانی چون مردان عمر بیار، تا کار به شورای ایشان سپارم. پس گفت: به خدای سوگند، اگر در خلافت خیری بود ما حظمان را از آن برده‌ایم و اگر شری بود، همین مایه شر که برای آل ابوسفیان نوشته است بس است. پس، از منبر فرود آمد و می‌گریست. مادرش بدو پیوست و او را گفت: ای کاش لکه حیضی بودی، نه نطفه‌ای. گفت: به خدا که خوش‌تر داشتم همین می‌بودم و ندانسته بودم که خداوند آتشی افروخته است از بهر آن را که نافرمانی کند و حق دیگری بستاند.

زان تشنگان

گوهر شب‌چراغ

صله یک دهه عزاداری، اشک است

دهه که تمام می‌شود تازه غم عالم می‌نشیند روی دل عزادارها و هیأت‌بگیرها. انگار هنوز کسی نمی‌داند جنس این غم چیست. آیا از جنس غمی است که صاحبان عزا و عزیز از دست‌داده‌ها بعد از رفتن مهمان‌ها روی دل‌شان حس می‌کنند؟ همان غمی که تازه بعد از تمام شدن مراسم و خلوت شدن دورت می‌فهمی چقدر تنهایی و آه می‌کشی. اما نه، این غم مقدس‌تر از یک تنهایی معمولی است.

روز بعد از عاشورا غمی بزرگ دارد. نه به بزرگی غمی که روی دل اهل بیت امام بود وقتی که بعد از به سر رسیدن ماجرا کجاوه‌های بی‌سایه‌بان را سوار می‌شدند. وقتی که پیشوای چهارم‌مان میان آتش و خون به امامت رسیده بود و با دست بسته سنگینی نگاه نامحرمان و چشمان بسته شهدا بر نیزه، روی سینه‌اش می‌نشست. یازدهم محرم غم دارد، اما نه به‌قدر یازدهم محرم الحرام ۶۱. این غم کمی از جنس غمی است که وقتی ماه رمضان تمام می‌شود و حس می‌کنی آن‌طور که باید از این ماه توشه برنداشته‌ای روی دلت می‌نشیند. کمی از جنس غمی است که بعد از تمام شدن مراسم عزا و رفتن مهمان‌ها توی سینه‌ات حس می‌کنی و ترکیب چند داغ و آه دیگر است که این غم مقدس را می‌سازد. وقتی که می‌نشینی و تکیه می‌دهی به دیوارپوش‌های سیاه و اشک توی چشم‌هایت حلقه می‌زند.

این اشک دیگر از جنس آن اشکی که شب‌های دهه اول پای روضه ریخته‌ای نیست. این اشک گوهر شب‌چراغ است. گوهر شب‌چراغ در افسانه‌های کودکانه از چشم‌های پری قصه‌ها سرازیر می‌شود و می‌ریزد توی چشمه و از آنجا سرریز می‌شود در دامن رود و هر کس که کنار رود دستش به این گوهر شب‌چراغ برسد زندگی‌اش دگرگون می‌شود. حالا که تکیه زده‌ای به دیوارپوش‌های سیاه و به یک دهه عزاداری‌ات نگاه می‌کنی و گوهر شب‌چراغ در چشم‌هایت برق می‌زند، بدان که این گوهر آمده که زندگی‌ات را بسازد.

کربلایی ما

کربلایی اصغر

معاون و همرزمش می‌گفت گردانی که مسؤولیتش با حاج اصغر بود بیشتر از بچه‌های سوری بودند. گردان اسم مخصوص داشت. اما به خاطر علاقه‌ای که به او داشتند همه به آن گردان می‌گفتند «فوج حاج اصغر». فقط من و دو سه نفر دیگر در آن گردان از مستشاران ایرانی بودیم. اصغر آقا برای بچه‌های سوری گردان، حکم برادر بزرگ‌تر را داشت. همه کار برایشان می‌کرد. حتی مشکلات زندگی و خانوادگی‌شان را سعی می‌کرد حل کند. یک روز آمد و گفت هماهنگ کرده‌ام دو اتوبوس از بچه‌ها را بفرستیم کربلا زیارت. هر کاری کردیم خودش نیامد. گفت من باید بمانم به کارها برسم. شما بروید من ان‌شاءا... سفر بعدی را می‌آیم؛ البته تا سفر بعدی دیگر رفته بود پیش خودا باعبدا... علیه‌السلام. خلاصه ما با آن دو اتوبوسی که بیشترشان از بچه‌های سوری بودند همراه شدیم و رفتیم زیارت و برگشتیم. بعد از برگشت به حاج اصغر گفتم این بچه‌ها برای اولین بار بود که به کربلا می‌رفتند؟ خیلی‌هایشان اصلا هیچ‌جا را بلد نبودند و بعضی اصلا آداب زیارت هم نمی‌دانستند. حاج اصغر خندید و گفت بیشتر این بچه‌ها اصلا شیعه نیستند. یا اهل تسنن هستند یا مسیحی. من گفتم می‌خواهم بفرستم‌تان کربلا، آنها هم رویم را زمین نینداختند و استقبال کردند. امسال، اولین محرمی است که حاج اصغر پاشاپور کنار خود سیدالشهدا علیه‌السلام نشسته و سینه می‌زند.

سلام بانو!

دنیا این روزها ترسناک‌تر از همیشه شده خانم! تا وقتی این پرچم‌های سیاه جد شهیدتان حسین علیه‌السلام بر سر در خانه‌هایمان هست خیال‌مان جمع است. هر روز از گوشه‌ای از این دنیا خبر جنگ می‌شنویم و جنایت. یک ویروس کوچک چنان دست و پای‌مان را بسته که نمی‌توانیم با خیال راحت همدیگر را در آغوش بکشیم. دیگر کار این دنیا به جایی رسیده که هر صبح که بلند می‌شویم نمی‌دانیم تا شب چه قرار است بر سرمان بیاید. در این هیاهوی غریب دل‌مان به همین پناهگاه پرچم سیاه سیدالشهدا گرم است. به همین حصن حصین محبت شما. حالا که یک دهه عزاداری محرم هم به آخر رسیده آمدم بگویم یک وقت پناه‌تان را از ما بی‌پناه‌ها دریغ نکنید.

عکس: ایسنا